ندرت روایات تقیه ای در شیعه و پالایش شدن آن ها توسط اصحاب

(00:10)

در صفحه پانزدهم فرمودند:

> و أمّا الشهرة بين الأصحاب، فالأمر فيها هيّن بعد مخالفة كثير من أجلّاء المتقدّمين و موافقة أكثر المتأخّرين لهم، و تردّد آخرين في المسألة كما مرّ؛ على أنّ المعتمد من الشهرة في مقام الترجيح هي الشهرة بين متقدّمي الأصحاب، كرواة الأخبار و التابعين لهم. و أمّا الشهرة الحاصلة بعد زمان الشيخ رحمه اللّه ففيها كلام مشهور، و إن كان الحقّ عدم خلوّها عن نوع تأييد.[1]

عرض کردم وقتی مرحوم سید در بزنگاه بحث میخواهند مختار خودشان را تثبیت کنند، چهار مسأله را مطرح کردهاند. اول: تعارض مستقر بین روایات بود. در آن تعارض عرض شد چه بسا قاعده "الجمع مهما امکن" جاری باشد و تعارض مستقر الی النهایه نباشد. دوم: ترجیح به مخالفت با عامه را برای روایات رؤیت قبل از زوال مطرح فرمودند؛ آن را هم عرض کردم که تقریباً زیر صد سال از سه کتاب اسم بردم؛ صاحب حدائق فرموده بودند که یکی از طرفین روایات تقیه است. مرحوم سید در اینجا فرمودند روایات رؤیت قبل از زوال، مخالف عامه است و رجحان دارد به اینکه خلاف تقیه باشد و در روایات مشهور، تقیه محتمل است. عبارت مرحوم صاحب جواهر را هم خواندیم. ایشان برعکس فرمودند؛ گفته بودند: در روایات رؤیت قبل از زوال تقیه است؛ مانعی هم ندارد که عدهای از عامه آن طرف باشند.

در مسأله مخالفت و موافقت، نکتهای که خلاصه بحث است، همین است: جلوترها هم عرض کرده بودم؛ از زمان صاحب حدائق، فی الجمله قبل از ایشان، اینکه در جمع بین روایات بگوییم اینجا تقیه صورت گرفته، حرفی ندارید. مطلب ناممکنی نیست. ما تابع هستیم که علماء از قرن دهم به بعد بگویند: بین این دو دسته از روایات، این تقیه است. اما روی حساب واقع میدانی ـ بحث، خیلی بعید است. گوای غیر متصور است؛ در قرن اول و دوم و سوم روایات در فضای تقیه صادر می شده و شیعه هم بین خودشان میفهمیدند که ائمه از چه چیزی تقیه کردهاند. تقیه ها و مهمّات در فقه اهل البیت علیهمالسلام تا شروع قرن چهارم بین خود شیعه معلوم شده بود. بعد در حدود [سال] سیصد و پنجاه، دیگر رسمی شد. آل بویه که بغداد را گرفتند و خلیفه هم تابع آنها بود، شیعه قدرت حکومتی پیدا کردند. وقتی شیعه قدرت حکومتی داشتند، دیگر تقیه بهمعنای قرون قبلی محو موضوع شد. لذا در زمان شیخ مفید علماء شیعه حرفهایشان را میزدند؛ این جور نبود که

بگوییم شیخ مفید تقیه می‌کردند. بله، در میدان و در بغداد روشن است که کجاها تقیه می‌کردند. اما این‌که وقتی می‌خواستند فقه شیعه را بنویسند باز از روی تقیه بنویسند، این جور نبود. شاید بعضی از کتاب‌های شیخ صدوق مشعر به این است که طبق تقیه می‌نوشتند. بعضی از جاها معلوم می‌شود که روی فضای تقیه می‌نوشتند. اما نسبت به شیخ مفید شما جای را پیدا کنید که بگوییم: اینجا شیخ مفید از باب تقیه حرف زده اند؛ نوع کلمات شیخ مفید آن چیزی از شیعه است که بعد از طی شدن جریان تقیه‌ها می‌دانستند و بعد از استقرار فقه اهل البیت علیه‌السلام است. بعد هم سید مرتضی و شیخ الطائفه اینطور بودند.

خُب حالا آن چه که عرض من است، این است: آل بویه در این زمان قدرت پیدا کرده بودند، علماء شیعه حرف‌هایشان را زده بودند و به مواضع تقیه تصریح کرده‌اند که این روایات در زمان جلوتر تقیه بوده و حالا در فقه شیعه می‌گوییم تقیه بود. بعد از همه اینها، هیچ‌کدام از علماء تقیه را نفهمند و همینطور عادی بیایند و یک دفعه در قرن یازدهم و دوازدهم بگوییم یکی از این دو دسته از روایات، تقیه است. عرض من این است که این بعید است.

بله، در مانحن فیه، احتمال تقیه در روایات زوال باشد و شیخ الطائفه مطرح کرده باشند، شیخ مفید گفته باشند ما حرفی نداریم. آنها قرب عهد داشتند و می‌فهمیدند که فضا فضای بوده که در اینها تقیه بشود. اما شیخ اینها را جمع می‌کنند و همچنین شیخ مفید ، اصلاً در فضای آنها حرفی از تقیه نیست. علامه حلی بواحتی اینها را به بحث می‌گذارند و بررسی می‌کنند. یک نفر نمی‌گوید این تقیه بود یا یحتمل التقیه. حالا ما در قرن یازدهم بگوییم چون معارض هستند یکی از آنها تقیه است؛ در کتب اهلسنت هم ببینیم! آن وقتی که باید در کتب اهلسنت می‌دیدند، ندیده‌اند. یک مرحله‌ای مهم نزد بزرگان و اساطین مذهب طی شده است. آن جایی که تقیه بوده تذکر داده‌اند و توضیح داده‌اند. بعدش معلوم شده. این جور نبوده که همینطور برای آنها مبهم باشد و ما یکدفعه بگوییم تقیه است.

شاگرد: یعنی تقیه کشف نشده نداریم؟

استاد: در اول عرضم گفتم که محال نیست. ولی عملاً وقتی آدم نگاه می‌کند ندارِ ندار است. ما باید برگردیم تا با شواهد و تشابک شواهد و موضوع محوری و تعاضد قرائن مطمئن بشویم که این دسته از روایات تقیه است. در این حرفی ندارم؛ قبلش هم علماء شیعه نگفته باشند و اصل احتمال تقیه نداده باشند. نمی‌گوییم محال است؛ اما صحبت سر این است که این کتب، مخصوصا از حدائق به بعد، هر کجا تعارض می‌شود ایشان می‌گوید تقیه است. حل بحث را تماماً روی این قرار می‌دهند که یکی تقیه است. وحال آنکه احدی قبل از ایشان تا قرن دوازدهم احتمال تقیه اصلاً در ذهنش نبوده. تقیه یک امر میدانی است. معلوم می‌شد. محل ابتلای شیعه بود.

شاگرد: اصلاً مجرای تقیه در غیر مسائل حکومتی که با حاکمیت وقت تضاد داشته، در مسائل فقهی فرعی جزئی برای اهل البیت بوده؟ چون خود آنها حضرات را به‌عنوان شخصیت علمی می‌شناختند. گاهی به آنها ارجاع می‌دادند. چه ادعایی داشته که حضرت بخواهند تقیه‌ای یک حکمی را بفرمایند.

استاد: اشارات عرض می‌کنم؛ بعضی از کتابها مقدمات خوبی دارد. بعضی از کتابها خاتمه های خوبی دارد. خاتمه وسائل خیلی عالی بوده و به وزان آن خاتمه مستدرک هم مفصل شده. از کتاب‌هایی که مقدمات خوبی دارد، حدائق است. همین فرمایش شما را صاحب حدائق یک مقدمه دارند. اتفاقا نظر ایشان این است: گاهی حتی بین اهلسنت یک قول نیست ولی ما می‌گوییم روایت تقیه ای است. خُب این چه تقیه ای است که یک قول موافق آن نیست؟! می‌گویند: حضرت فرمودند:

«انا القیتُ الخلاف بینهم»[2]؛ تقیه برای القاء خلاف بین شیعه است، «لان لا یعرفوا». صاحب حدائق یک مبنایی به این صورت دارند. از صاحب جواهر هم مطرح شد، ایشان فرموده بودند «و فیه

بحث»[3]. برای صاحب جواهر خیلی مسلم نیست که این جور تقیه داشته باشیم.

شاگرد۲: تقیه مداراتی ندارتیم؟

استاد: تقیه مداراتی حتماً داریم.

شاگرد۲: شاید مواردیکه شما میفرمایید از باب تقیه مداراتی بوده. تا قرن چهارم از باب خوف بوده و بعد از آن از باب مدارات بوده.

استاد: تقیه مداراتی، مدارات با عامه بوده نه شیعه. شیعه بین خودشان میدانستند که این را بخاطر آنها گفته‌اند. در میدانی که هنوز داغ بود و مدارات بالفعل بود، علماء میدانستند و برای هم سینه به سینه میگفتند. احدی در روات و فقها نگفته، ما در قرن دوازدهم میگوییم تقیه مداراتی بوده؟! عرض میکنم که این بعید است.

علی ای حال بحث تقیه، بحث بسیار پر فایده‌ای است. مکرر صحبت کردیم. میخواستم اشاره کنم که حاصل مباحثه ما این سؤال در مقابل فرمایش اعزه است؛ اینکه شما در طرفین معارضه انداخته‌اید و بعد سراغ تقیه و مخالفت و موافقت با عامه رفته‌اید، با این سؤال مواجه هستید که باید دید این احتمال تقیه قبلاً هم بین علماءشیعه مطرح بوده ای نه آنها اصلاً سراغ تقیه نرفته بود، حالا ما بعد از ده قرن میگوییم تقیه است؟ اگر به این صورت باشد، احتمال اساس تقیه بودن بعید میشود.

شاگرد: وقتی این روایات از حیث سند و دلالت خیلی خوب است، چه وجهی برای اعراض مشهور میماند؟ اگر بخواهیم اعتبار روایت قبل از زوال را قبول نکنیم.

استاد: خُب اولین چیز در فایده داشتن یا نداشتن اعراض مشهور، این بود در ما نحن فیه که مسأله خیلی محل ابتلاء نبود، ولی همینجا هم که اعراض صورت گرفته، مهمترینش تهذیب و استبصار است. چرا قبول نمیکنند؟ مرحوم شیخ در تهذیب و استبصار اولین دلیلی که برای نپذیرفتن این روایت ذکر میکنند، مخالفت کتاب است؛ یعنی خداوند "اَوّلَه" را میزان قرار داده است. "لمخالفته بالکتاب" این فرمایش شیخ بود که قبلاً صحبت کردیم. خُب ریخت این حرف را میبینید که اعراض بخاطر عدم جمع بین دو دسته است؛ آن روایات را موافق کتاب دیده‌اند و این را مخالف کتاب. ولذا جمع کرده‌اند و شیخ فرموده‌اند اگر دیشب ابر بود وفردایش دیدیم، به ضمیمه کذا آن وقت میگوییم ثابت است. این جمعی است که ایشان انجام داده‌اند. خود جمع ایشان کاشف از این است که این اعراض اعراض مدرکی است. اعراض استدلالی است و برای کلاس فقه است. نه اعراض کاشف از عمل بیرونی شیعه در بین خودشان.

---

[1] رؤیت هلال، ج۳، ص: ۱۹۸۵

[2] الحدائق، ج ۱، ص ۴-۱۳

[3] جواهر، ج ۸، ص۹۸-۹۷

بازبینی #1
ایجاد شده 5 فوریه 2026 15:52:49 توسط ... .
به روزرسانی شده 5 فوریه 2026 15:55:40 توسط ... .